

دعایی برای پاییز

آرام آرام قدم برمی‌دارد. نه فقط من که به گمانم تو هم صدای پاییز را می‌شنوی.



آرام آرام قدم برمی‌دارد. نه فقط من که به گمانم تو هم صدای پاییز را می‌شنوی.

قدم‌هایش سنگین و شمرده شمرده است. و برگ‌برگ رنگ از شانه‌هایش می‌ریزد. آمدنش آسمان را مهربان می‌کند. و آدم‌ها را با غروب آشنا می‌کند. یگانه بی‌رنگ رنگ‌آفرین.

مهمانان با اجازه تو می‌آید، با اجازه تو روزهایمان را رنگ‌رنگ، زرد و سرخ و نارنجی، شب‌هایمان را بلند و پرستاره، و اگر تو بخواهی، پر خاتره می‌کند.

دلان برای باران‌هایش تنگ شده است. دلان برای شب‌های طولانی‌اش تنگ شده است. دلان برای شب‌نشینی، برای نشستن پای حرف‌های بزرگ‌ترها، برای دور هم جمع شدن، برای آرامش عصرها، برای بی‌رمقی آفتاب، که تا دیروز بی‌رحم بود و نیزه بر سرمان می‌بارانید، تنگ شده است.

خدایا! پاییز را مهمانان کن! سوگند می‌خوریم، قول می‌دهیم، قدرش را بدانیم. بگذار پاییزمان واقعی باشد، می‌دانی؟ پاییز را برای ما رنگین آفریده‌ای و ما خودمان هم در مدرسه‌هایمان رنگین‌ترش می‌کنیم.

قول می‌دهیم با دوباره دیدن دوستانمان در مدرسه، سرگرمش کنیم. قول می‌دهیم جوری حواسش را پرت بازیگوشی‌هایمان، شب‌های امتحانمان و جیغ و دادهای زنگ‌های تفریحمان کنیم، که هیچ نفهمد سه ماه مهمانمان بوده.

طوری مهمان نوازی می‌کنیم که وقتی زمستان پیر خردمند سراغمان آمد، پاییز سر تکان دهد که: «تمام شد؟ یعنی سه ماه گذشت؟«

خدایا! کاری کن پاییز امسال، سراغ ما که بیاید، پاییزی واقعی باشد. ما هم قول می‌دهیم وقتی می‌رود، با حسرت برود. قول می‌دهیم هر برگی که از شانه‌اش می‌افتد، ما به یاد تو بیفتیم که اجازه دادی نقاشی بزرگ جهان، با رنگ‌های گونه‌گونش مهمانمان باشد.

قول می‌دهیم هر قطره باران برایمان نشانی تو را بگوید. قول می‌دهیم غم‌های غروبمان را با تو زمزمه کنیم. قول می‌دهیم، قول می‌دهیم به‌خاطر این مهمان از تو تشکر کنیم. خدایا! دلان برای انارهایش تنگ شده است. دلان برای انارهایی که هر پاییز برای ما می‌فرستی تنگ شده است.

کاری کن انارهای امسال قرمز باشند، قرمز و آبدار و بهشتی! بهشتت را دوست داریم، بهشتت را می‌خواهیم، به فکر ما باش. ما از بهار سبز، از سبزی بهار تا سفیدی برف یاد تو خواهیم بود.